

بررسی تأثیر سیاست‌های توسعه‌ای پهلوی دوم بر طبقات اجتماعی در ایران غلامرضا ذوالفقاری^۱، اصغر پرتوی^۲، مالک ذوالقدر^۳، سید فرشید جعفری پابندی^۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۱۱

چکیده:

در دوران پهلوی رابطه افقی طبقات و دولت به رابطه عمودی تغییر پیدا نمود. دولت با دستیابی به منابع مستقل از جامعه سعی در طبقه‌سازی و تحرکات طبقاتی نمود و بر آن شد تا برای خود پایگاه اجتماعی قدرتمندی به وجود آورد. مقاله پیش رو توصیفی تحلیلی است و با استفاده از روش کتابخانه‌ای به بررسی موضوع مورد اشاره پرداخته است. دولت محمد رضا شاه سعی در کنار زدن طبقات بانفوذ و تاریخی با تأکید بر برنامه‌های توسعه نمود. این سیاستها در کنار اینکه برای برخی از طبقات فرصت و موقعیت‌های سیاسی و اقتصادی تازه‌ای به وجود آورد فرصت و موقعیت طبقات سستی ایران را محدود نمود. شاه با اصلاحات ارضی؛ و کنار زدن اشراف و خوانین و به حاشیه راندن عنصر دین و کنار گذاشتن روحانیت و توسعه صنعتی به منظور کنار گذاشتن بازار سستی از تحولات سیاسی - اجتماعی در جامعه ایران نمود و بر آن شد در میان دهقانان، روشنفکران و طبقه سرمایه‌داری صنعتی پایگاه قدرتمندی ایجاد کند. ولی به دلیل سیاست‌های متعارض توسعه نتوانست در این امر موفق عمل نماید و به مرور زمان با جابه‌جایی طبقات؛ خواسته‌های جدیدتر به وجود آمد که با مبانی مشروعیت رژیم محمد رضا شاه متعارض بود و لذا همین عامل باعث سقوط این رژیم شد. این مقاله در پی ارزیابی تأثیر سیاست‌های محمد رضاشاه و نقش آن بر روی طبقات اجتماعی می‌باشد.

واژگان اصلی: سیاست‌های توسعه‌ای، پهلوی دوم، تحولات سیاسی - اجتماعی، طبقات اجتماعی، ایران

۱. دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران

۲. استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران (نویسنده مسئول) Partovi_a@yahoo.com

۳. استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران

۴. استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران

مقدمه

افراد از لحاظ حرفه، احراز حیثیت، نفوذ، قدرت و موقعیت اجتماعی از یکدیگر متمایز می‌شوند و در سازمان‌ها و فعالیت‌های گروهی کارکردهای گوناگونی را به ظهور می‌رسانند. بروز این کارکردها موقعیت اجتماعی افراد را تعیین می‌کند و بر اساس تمایز نقش‌ها و کارکردهای اجتماعی، تفکیک اجتماعی صورت می‌پذیرد. قشربندی اجتماعی نوعی ویژه از تفکیک اجتماعی به شمار می‌رود (ادیبی، ۱۳۵۸: ۳۴).

بر این اساس ساخت طبقاتی از طریق ادغام انواع این سرمایه‌ها به وسیله گروه‌های واقعی تشکیل دهنده طبقات روشن می‌شود. وی این ادغام را با سه شاخصه مهم: حجم، ترکیب و مسیر توضیح می‌دهد. در این میان حجم مربوط به میزان سرمایه است. ترکیب به میزان فراوانی نسبی سرمایه اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و نمادین مربوط می‌شود و مسیر به تحرک طبقاتی و امکان آن مربوط است و اینکه چقدر ممکن است افراد و گروه‌های متعلق به یک طبقه به طبقات بالاتر یا فروتر حرکت نمایند. در نهایت بوردیو با استفاده از مفهوم «طبقه در خود» و «طبقه برای خود» مارکس مدعی است طبقات تحت شرایط محیط‌های واقعی و اجتماعی خاصی می‌توانند به گروه تبدیل شوند. چنانچه نسبت به وجود و قابلیت‌های خود یک نوع درک و آگاهی جمعی پیدا کنند.

مفهوم طبقه اجتماعی

مفهوم طبقه از دیدگاه بوردیو به علت آنکه ترکیبی از آراء مارکس و وبر در خصوص طبقه است و همچنین دیدگاه ترکیبی آن، حائز اهمیت است. وی مفهوم طبقه را با چهار نوع سرمایه شامل: سرمایه اقتصادی، سرمایه فرهنگی، سرمایه اجتماعی، و سرمایه نمادین توضیح می‌دهند. در این میان سرمایه اقتصادی تشابه زیادی با مفهوم مارکسی کلمه سرمایه دارد و شامل سرمایه تولیدی اعم از اشیاء و خدمات می‌گردد، و سرمایه فرهنگی نیز به مفهوم وبری روش زندگی نزدیک است که شامل مهارت‌ها، باورها و الگوی رفتاری می‌گردد و با مدرک تحصیلی افراد ارتباط نزدیک دارد. اما دو نوع سرمایه دیگر ابتکار بوردیو در تعریف طبقه است. در این راستا سرمایه اجتماعی به موقعیت‌های اجتماعی، روابط گروهی یا شبکه‌های اجتماعی و منزلت‌های گروهی مربوط می‌گردد که افراد در درون آن قرار گرفته است و سرمایه نمادین شامل کاربرد نمادهایی است که توسط فرد یا گروه‌های واقعی به کار گرفته می‌شود تا سطوح دیگر سرمایه خود مشروعیت بخشند. البته باید توجه نمود که در این میان

اشکال مختلف سرمایه قابل تبدیل به یکدیگر نیز می‌باشند.

روش تحقیق

روش مورد استفاده در این پژوهش، توصیفی - تحلیلی است و با جمع‌آوری اطلاعات مورد نیاز به صورت کتابخانه‌ای و اسنادی، نسبت به بررسی و تحلیل موضوع، اقدام شده است.

رابطه دولت و طبقات

اندیشه ارتباط میان طبقات اجتماعی و قدرت سیاسی جوهر نظریه زیربنا و روبنا در نظریات مارکس است به طور کلی ویژگی اساسی جامعه شناسی سیاسی مارکس تجزیه جامعه به اجزای آن، تشخیص منافع و طبقات عمده موجود در آن، کشف روابط میان آن اجزا و سرانجام کشف رابطه میان اجزای جامعه و ساخت سیاسی است. کسانی که مالکیت و کنترل وسایل تولید را در دست می‌گیرند طبقه حاکم‌ه‌ی سیاسی و اقتصادی را تشکیل می‌دهند (بشیریه، ۱۳۷۴: ۳۷). البته دولت مدرن چنان عمل می‌کند که گویی طبقات اجتماعی وجود ندارند و یا رابطه میان آنها استثمار نیست، لیکن در عمل دولت حافظ نظام امتیازات اجتماعی است (بشیریه، ۱۳۷۴: ۳۹).

به طور کلی در آثار مارکس می‌توان دو تعبیر مختلف از رابطه میان دولت و طبقات اجتماعی یافت، یکی تعبیر ابزارانگارانه و دیگری تعبیر استقلال نسبی، که همین دو مفهوم مباحث زیادی را در حوزه ادبیات مارکسیستی به وجود آورده است. در تعبیر اول که تعبیر اصلی در آثار مارکس و انگلس است، دولت ابزار سلطه طبقه بالا و وسیله تضمین و تداوم منافع آن تلقی می‌شود. اما در تعبیر دوم که اغلب در آثار اولیه مارکس یافت می‌شود فرض بر این است که دولت و نهادهای آن ممکن است نسبت به زیربنای اقتصادی و طبقه حاکمه دارای تنوعات تاریخی باشند و قدرت آن را نمی‌توان لزوماً و مستقیماً به منافع و علایق طبقه بالا محدود دانست و دولت به هر حال دارای میزانی قدرت مستقل با استقلال نسبی از طبقه بالا می‌باشد.

البته از دیدگاه رالف میلیبند، دولت برای اینکه کارایی و اثر بخشی سیاسی داشته باشد و در خدمت به منافع طبقه مسلط موفق باشد نیازمند استقلال نسبی است و از همین جهت میلیبند نظریه ابزارگونگی ساده را نفی می‌کند و بیان می‌کند که گرچه دولت در جامعه سرمایه داری به نمایندگی از جانب طبقه حاکمه عمل می‌کند لیکن مستقیماً به دستور آن عمل نمی‌کند، دولت در امور اجرایی واجد

درجه بالایی از استقلال است و باید نیز چنین باشد تا بتواند به عنوان دولت طبقاتی عمل کند (بشیریه، ۱۳۹۴: ۴۴).

بر اساس نظریه پولانزاس نمی‌توان ماهیت دولت در جامعه سرمایه داری را از طریق بررسی روابط شخصی میان دولت و طبقات اجتماعی و یا از طریق کشف پایگاه اجتماعی هیأت حاکمه معین کرد. بنابراین عملکرد دستگاه دولتی ربطی به تعلقات طبقاتی دولتمردان ندارد، بلکه در این خصوص باید به عناصر ساختی دولت توجه داشت که موجب حفظ و تداوم سرمایه داری می‌شوند. بر اساس نظریه پولانزاس دولت در جامعه سرمایه داری عاملی سامان بخش است و سه کارویژه اصلی را انجام می‌دهد. اول موجب سازمان یابی و انسجام سیاسی طبقات مسلط می‌گردد، دوم موجب تضعیف سازمان طبقات کارگر می‌گردد و سوم به سازماندهی سیاسی و بسیج ایدئولوژیک طبقات متعلق به وجوه تولید قدیمی مانند خرده بورژوازی و دهقانان می‌پردازد. مهمترین وظیفه و کارویژه دولت سرمایه داری حفظ وحدت طبقه مسلط است و این خود مستلزم آن است که دولت نسبت به علائق جزئی و متفرق گروه‌های مختلف طبقه حاکمه دارای «استقلال نسبی» باشد.

تحت تأثیر برخی انتقادات پولانزاس در اثر متاخر خود یعنی «دولت، قدرت سوسیالیسم» نظرات ساخت گرایانه خود را تعدیل و بر نقش نیروهای اجتماعی تأکید بیشتری نمود. در این کتاب پولانزاس به جای تأثیر ساخت های تولیدی، تأثیر مبارزات طبقاتی در صورتبندی دولت را بررسی می‌کند. از چنین دیدگاهی دولت اساساً «ساخت» نیست بلکه مجموعه ای از روابط است که تحت تأثیر مبارزه طبقاتی شکل می‌گیرد. به علاوه مبارزه طبقاتی در درون دولت نیز تداوم می‌یابد. بنابراین دولت دیگر به عنوان مظهر سلطه طبقاتی تلقی نمی‌شود بلکه جایگاه وقوع منازعات و مبارزات طبقاتی برای دستیابی به قدرت سیاسی است (بشیریه، ۱۳۹۴: ۴۸).

ماهیت دولت در ایران

در ایران علی‌رغم نگرش های تئوریک مطرح شده، دولت نماینده هیچ صنف و طبقه ای از تاجر و کاسب گرفته تا پیشه ور و رعیت نبود بلکه این طبقات تحت سلطه دولت قرار داشتند. بدین ترتیب، هیچ یک از طبقات در برابر دولت حقوقی نداشتند، ولی بدیهی است که مثلاً زمیندار، تا زمانی که امتیاز بهره برداری از ملکی را داشت، مازاد تولید رعایای آن ملک را می‌گرفت به عبارت دیگر، ساختار و ویژگی های طبقاتی جامعه ایران معنایش این نبود که در آن استثمار وجود نداشت. در واقع خود دولت،

بدلیل انحصار مالکیت زمین استثمارگر کل بود. به طور کلی، آنگونه که گفته شد در اروپا دولت متکی به طبقه بود و در ایران طبقه متکی به دولت. در اروپا هر چه طبقه بالاتر بود، دولت بیشتر به آن اتکاء داشت. در ایران هر چه طبقه بالاتر بود بیشتر به دولت اتکا داشت. بدین ترتیب دولت در فوق طبقات قرار داشت نه فقط در رأس آن (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۸).

در همین رابطه می توان گفت، دولت به خاطر ماهیت مستقل و فراطبقاتی اش، هم از بابت خاستگاه و ماهیت و هم از جنبه عملکرد، اساس کاملاً متفاوتی نسبت به جوامع اروپای غربی دارد. با توجه به پویای تحولات سیاسی و اجتماعی ایران معاصر علی الخصوص از تاریخ دستیابی به درآمد‌های نفتی، دولت در ایران به عنوان قدرتی برتر از طبقات در پویای خاص خود تکامل یافت (Abrahamian, 2012: 124)، به تعبیر دیگر، استقلال دولت نه در وضعیت رقابت نیروی اجتماعی و توازن اجتماعی، بلکه در بستری از ضعف کامل طبقات و قشرها، امکان بروز و فعالیت یافت و همین مسئله باعث گردید دولت قدرت غالب در شکل دهی به طبقات تبلور یابد.

ماهیت و ساختار دولت در دوره پهلوی دوم

همانطوری که مطرح شد در ایران دولت به نحوی مستقل از طبقات بوده است و طبقات هیچگونه نفوذی بر تعیین سیاستهای دولتی نداشتند. شاه کل نظام سیاسی را کنترل می کرد و هیچ ایرانی قدرت تأثیرگذاری بر تصمیمات او را نداشت. این استقلال و عدم وابستگی به طبقات بر دارایی ها و درآمد‌های دولت متکی است، یک دوره زمین یا آب و دوره ای نفت به عنوان دارایی حاکمان تلقی شد. در چنین دولتهایی، پول دست دولت است و سرنوشت جامعه دست باکفایت یا بی کفایت دولت می باشد و در چنین جامعه ای دولتها یکه تاز و تمامیت خواه خواهند شد. در سرنوشت کلیت جامعه را در دست می گیرند و نه تنها قدرت اقتصادی در دستشان است و به جای اینکه سیاست منطق اقتصاد پیدا کند، اقتصاد منطقی سیاسی پیدا می کند و دولت با پولی که در دست دارد در همه زمینه ها دخالت می کند و اجازه ظهور و بروز هیچ طبقه ی مستقلی را نمی دهد.

چنین دولت هایی به تناسب افزایش درآمد‌های رانتهی، نیروها و طبقات اجتماعی را به خود وابسته می سازد. این وابستگی با ایجاد اشتغال، اعطای کمک های مستقیم، پرداخت سوبسیدهای مختلف تولیدی و مصرفی، اعطای وام برای سرمایه گذاری، دستیابی به بازارهای پرونق داخلی، اجرای طرح های عمرانی و رفاه عمومی در زمینه های آموزشی، بهداشتی، ... عملاً همه طبقات اجتماعی از

بورژوازی صنعتی و تجاری تا طبقه متوسط، طبقه کارگر و توده های فقیر را در بر می گیرد. در چنین شرایطی سیاست های دولت تعیین کننده موجودیت و سرنوشت مختلف طبقات اجتماعی است. در چنین جوامعی طبقات خارج از مبارزه متعارف طبقاتی در جامعه و از بالا بوجود می آیند (ولی، ۱۳۸۰: ۴۱۰). در چنین جامعه ای طبقات نمی توانند در عرصه سیاست جامعه تحول آفرین باشند. این امر همراه با اتکاء به درآمدهای نفت از سوی دولت و تشکیل دولت رانتی، مسلماً به قبض جامعه مدنی و سرکوب و عدم تحمل سیاسی منجر می شد.

در دوره پهلوی دوم با افزایش منابع مستقل مالی این فرایند شدت گرفت درآمدهای فزاینده دولتی حاصل از فروش نفت، دولت ایران را بی نیاز از مالیات گیری از طبقات و حمایت مالی آنها کرده بود. دوم مداخل زیاد دولت در اقتصاد و رشد بوروکراسی آن، پایه های استقلال دولتی را گسترش داده بود (Abrahamian, 2012: 126)، سوم ادغام هر چه بیشتر ایران در بازارهای جهانی و نقش دولت به عنوان تضمین کننده بازتولید وابسته به بازار جهانی، بنیاد استقلال دولت ایران را تشدید کرد.

به همین راستا بود که شاه دست به یک سری اصلاحاتی زد و به دنبال این امر پیوندهای اجتماعی دچار گسیختگی شده و طبقات ملاک و متفرد به طبقات تکنوکرات و صنعتی تبدیل می شوند، ضمن اینکه شاه یا توسل به قدرت روز افزون مالی ناشی از رانت نفت مافوق طبقات قرار گرفته و حکومت خود را بر پایه این طبقات که نه در سنت جایی دارند و نه در مدرنیسم تعریف شده بودند، قرار می دهد. به نوعی شاه طبقات را برای منفعت رسانی بالاتر به نظام ایجاد کرد و نه بسط نهادهای جامعه مدنی، در همین راستا شاهدیم که در عین تقویت بعضی از طبقات متوسط جدید و طبقه کارگر، مواضع طبقه متوسط سستی و روحانیون و علما را پیش از پیش مورد هجوم قرار داد. بنابراین ضعف گروه بندی های اجتماعی در این دوره نتیجه عملکرد اقتدار طلبانه دولت بود (افضلی، ۱۳۷۹: ۲۶۹).

سیاست های طبقاتی دولت

در دوره پس از کودتا، ساختار و سیاست دولت شروع به تغییر کرد. نظام شاه در این دوره با دو سیاست عمده مشخص می شود. ۱- تلاش نظام مند برای کنار گذاشتن همه طبقات تحت سلطه و تا حدی طبقات مسلط بومی از موقعیت های مهم سیاسی و جلوگیری از مشارکت آنها در اتخاذ تصمیم گیری های مهم اقتصادی ۲- اتخاذ استراتژی اقتصادی که توسعه سرمایه دارانه وابسته را ارتقاء دهد. این جهت گیری سیاسی و اقتصادی تحت حمایت جوامع سرمایه داری، نفوذ زیادی بر ساختار و سیاست

طبقاتی ایران داشت. شاه با گسترش دیوان سالاری در اثر گسترش نظام آموزشی و پدید آمدن نهادهای آموزش عالی، قشر جدید دانشجویان که از نظر اجتماعی و سیاسی بسیار بانشاط و پرتحرک اند، شکل داد (Gheissari & Vali, 2006: 56). برنامه های توسعه دهه ۱۳۴۰، شمار اعضای طبقه متوسط حقوق بگیر را از ۳۱۰۰۰۰ در سال ۱۳۳۵ به ۶۳۰۰۰۰ در سال ۱۳۵۵ رساند. در سال ۱۳۵۶، ۳۰۴۴۰۴ نفر کارمند اداری، ۲۰۸۲۴۱ نفر معلم و ۶۱۰۶۶ مهندس، مدیر و کارگر یقه سفید وجود داشت (Moaddel, 1998: 137). اجرای اصلاحات ارضی به وجود آمدن طبقات جدید روستایی و تحریک طبقاتی دیگری را به وجود آورد. همچنین، در پی اجرای طرح های بزرگ صنعتی، قشر کارگر صنعتی نیز به وجود آمد (Abrahamian, 2012: 132).

این سیاستهای شاه برای عده ای فرصت ها و موقعیت های سیاسی و اقتصادی- اجتماعی تازه پدید آورد و فرصت ها و موقعیت های دیگری را محدود کرد، برخی فعالیت ها گسترش یافت و برخی دیگر جمع شد. برخی از مشاغل رونق گرفتند و وضع برخی دیگر رو به وخامت گذاشت. برخی از گروه های اجتماعی به مرکز قدرت و تصمیم گیری نزدیک شدند و فاصله برخی دیگر از این مراکز زیاد شد و احترامشان کم. تغییراتی که محمد رضا شاه ایجاد کرد بر توزیع موقعیت های شغلی، جایگاه و مقام و منزلت کارکنان و موقعیت های شغلی اثر گذاشت و ترکیب طبقاتی را تغییر داد. در جامعه بعد از اصلاحات ارضی شیوه تولید سرمایه داری بر شیوه های تولید خرده کالایی، شبانکاری و کشاورزی مستولی شد و ما شاهد افزایش شهرنشینی، تجاری شدن کشاورزی و رشد بخش صنعت در اقتصاد کشور هستیم. این تغییرات ثمره سیاست های ارضی و صنعتی دولت بود.

دو سیاست دولت یکی اصلاحات ارضی و دیگری صنعتی کردن کشور تغییرات مهم بر بافت طبقاتی ایران گذاشت. در این دوره اهمیت شیوه تولید عشیرتی کاهش یافت. شیوه تولید زراعی مبتنی بر سهم بری جای خود را به کشاورزی سرمایه داری دارد و کشاورزی تجاری با مشارکت دولت و شرکت های چند ملیتی جایگزین اربابان سابق شدند در اثر اصلاحات ارضی ۹۳ در صد از سهم بران به مالک زمین تبدیل شدن، ملاکان عمده باقی ماندند و عده ای به سرمایه دار تبدیل شدند. یک طبقه متوسط روستایی و تجار روستایی ظهور کرد که در شوراها و تعاونی ها مسلط بودند. بعد از اصلاحات دولت جایگزین اربابان شد و در نتیجه تضاد میان روستائیان و اربابان به تضاد میان دولت و روستائیان تبدیل شد (فوران، ۱۳۸۹: ۸۷).

در کنار اصلاحات ارضی سیاست های صنعتی کردن کشور نیز تغییراتی بر طبقات داشته است در

این راستا دولت نیازمند بوروکراسی و نیروهای جدیدی در گسترش این سیاستها بودند و لذا از دل این سیاستها طبقات سرمایه داران، روشنفکران و دانشجویان به وجود آمد تا در راستای سیاست های شاه اقدامات و کمک های لازم به این روند انجام گیرد..

خانواده پهلوی در راستای صنعتی کردن کشور دارایی های مالی و صنعتی بزرگی به وجود آورد و به بسط و گسترش بورژوازی صنعتی همت گماشت. ولی در کنار این طبقه شاه برای کسب حمایت سیاسی دست به سوی دهقانان، و طبقه ی کارگر کرد، و از قبل اصلاحات ارضی کوشید یک «بورژوازی روستایی» به وجود آورد. رژیم با تشویق و ترویج فرایند صنعتی شدن، به ظهور و پیدایش بورژوازی صنعتی کمک کرد که به گونه ای گلخانه ای شکوفا شده بود. هم زمان، کوشید یک «آریستوکراسی کارگری» هم به وجود آورد. شاه به منظور فرودستی و مطیع کردن طبقات مختلف، حزب ایران نوین را به یک سازمان سیاسی تبدیل کرد که به کنترل تمامی طبقات می پرداخت (بشیریه، ۱۳۹۷: ۵۶).

در کنار طبقات گفته شد از دل سیاستهای صنعتی کردن، طبقه کارگر حجم گسترده ای پیدا نمود و این مسئله بی ارتباط به سیاستهای ارضی دولت نبود.. روستائیان با گرفتن زمین خود با سیاستهای اصلاحات ارضی خیالشان از مالکیت بر زمین خود راحت شد چون در دوران قبل اربابان زمین های خود را با توجه به نیروی کار موجود کشاورز به او اختصاص می دادند و هر خانواده ای که نیروی کار کمی داشت زمین را گرفته و به خانواده ای که نیروی کار بیشتری داشت داده می شد (ولی، ۱۳۸۰: ۳۳۰). ولی با اصلاحات ارضی این دغدغه کشاورزان از بین رفت و از طرف دیگر حضور ارباب هم برای کنترل وجود نداشت (Cronin, 2007: 201) و لذا سیل نیروی کار به سمت شهرها سرازیر شد (مومنی، ۱۳۵۹: ۳۹۴). که حکومت هم در راستای سیاست صنعتی شدن به این نیروی کار احتیاج داشت. به بیان دیگر با ورود پول نفت به کشور و ایجاد کارخانه های متنوع در کشورو نیاز به نیروی کار انبوه عظیمی از روستائیان و دهقانان به شهر مهاجرت نموده بودند (Keshavarzian, 2007: 6) و در واقع جمعیت بخش کشاورزی به سمت بخش های خدمتاتی و صنعتی سرازیر شدن (فوران، ۱۳۸۹: ۴۷۱)، به نحوی که در شهر ها از هر دو نفر مستخدم تمام وقت یکی در استخدام دولت بود (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۳۹).

لذا شمار کارگران صنعتی در نتیجه اصلاحات ارضی و توسعه صنعتی طی دهه های ۴۰ و ۵۰ سریعاً افزایش یافت (Abrahamian, 2012: 140). بر اساس سرشماری سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۶

جمعیت مراکز شهری ۵/۵ درصد رشد سالانه داشته است. در حالی که رشد سالانه جمعیت کشور در این زمان ۳ درصد بوده است. به سخن دیگر، طی دو دهه، ۲ میلیون نفر از اطراف کشور به ۲۴۹ مرکز شهری مهاجرت کردند. سرازیر شدن سیل مهاجران روستایی به سوی شهرهای بزرگ پس از این سریع تر شد. بنابراین، نیروی کار روستایی صرفاً ۱۹ درصد افزایش داشت، در حالی که جمعیت روستایی از نظر اقتصادی ۴۷ درصد افزایش یافته بود. در دهه ۱۹۶۰، مهاجرت روستاییان به شهرها موجب انتقال چهارصد هزار نفر افراد جویای کار از مناطق روستایی به شهرها شد (معدل، ۱۳۸۲: ۱۴۵). افزایش غیر متظره جمعیت در مناطق شهری، بیش از این که حاصل رشد طبیعی جمعیت باشد، واکنش اثرات توسعه سرمایه داری بر روی فرایند پرولتاریایی شدن بود، و همین افزایش جمعیت شهری خود به خود روی تحرک طبقاتی و افزایش طبقات دیگر شهری را در پی داشت.

همین سیاستها به نحیف و ضعیف شدن طبقاتی مثل طبقه ایلات و عشایر و روستایی انجامید و در پی همین سیاستها طبقات بازار نیز دچار ضعف شد که تا آن دوران اقتصاد ایران را در کنترل خود داشت (Keshavarzian, 2007: 6). طبقه روحانیت هم در عرصه رسمی ضعیف شد و در عرصه های غیر رسمی روز به روز قدرتمند تر گردید. جهت گیری دولت در برابر تجار و خرده بورژوازی در بهترین حالت آشکارا بر نادیده انگاشتن منافع آنها و در بدترین حالت آگاهانه و به طور مستقیم بر تضعیف منافع اقتصادی و قدرت سازمانی آنها بنا شده بود.

تأثیر سیاستهای دولت بر طبقات اجتماعی

در دوران محمد رضا شاه طبقات اجتماعی تحت تأثیر شرایط اجتماعی موجود و سیاستهای دولت قرار داشتند. شرایط ساختاری رژیم شاه باعث می شد که سازماندهی و مشارکت گروهها و طبقات اجتماعی در فعالیتهای سیاسی جلوگیری به عمل آید و طبقات اجتماعی به گونه ای خودجوش و با آگاهی به سازمانهای درونی خود تکامل یابند. مشارکت اعضای طبقات اجتماعی که می باید از طریق مجموعه ای از نهادها، سازمانها، احزاب سیاسی و رسانه ها انجام پذیرد عملاً ناممکن بود و همه گروههای اجتماعی تحت کنترل و اعمال نظارت حکومت قرار داشتند. سلطه همه جانبه حکومت به عنوان بالاترین قدرت عمودی جامعه، طبقه یا طبقات دیگر را تحت سیطره خود داشت و توسط ارگانهای اجبار و زور عمل می کرد. دو عامل عمده تأثیرگذار بر روند طبقه سازی در ایران دوران محمد رضا شاه وجود داشت و باعث می شد تا رژیم در برابر طبقات اجتماعی واکنش نشان دهد. نخست

حفظ موقعیت و ساختار نظام که عملاً با مشارکت طبقات اجتماعی منافات داشت و دوم شرایط خاص بین‌المللی و ورود اکثر کشورهای جهانی در عرصه توسعه و نوسازی که موجب برانگیختن احساس مشارکت جمعی طبقه متوسط جدید در ایران گردید. این سیاستها خود به خود بر به وجود آمدن یا حجیم شدن یا تضعیف طبقات مختلف در جامعه را در پی داشت و باعث می‌شد جمعیت از یک طبقه به طبقه دیگر کوچ کنند. برای روشن تر شدن بحث طبقات اجتماعی در جامعه ایران را به دو طبقه بزرگتر می‌توان تقسیم کرد یک طبقه که از قدیم و ایام در ایران وجود داشته است و شامل ایلات و عشایر، دهقانان، اشراف و زمینداران، بازاریان و روحانیت می‌باشد که طبقات سنتی نام نهاده شده‌اند. در کنار این طبقات یک گروه از طبقات هم بعد از تحولاتی که در جامعه طی روابط با جهان خارج و سیاست‌های دولت به وجود آمد را می‌توان به نام طبقات مدرن مورد شناسایی قرار داد.

طبقات سنتی

در مورد نقش ایلات کوچ‌نشین همانطور که می‌دانیم سیاست‌های رضا شاه در رابطه با این طبقه، قدرت و حضور این طبقه را در سیاست تقریباً از بین برد و برای همین در سالهای بعد این طبقه چندان نقش برجسته‌ای در سیاست نداشته‌اند به نحوی که حتی به اندازه دهقانان نیز در انقلاب اسلامی ایران نتوانستند نقشی ایفا نمایند و کاملاً در حاشیه به سر می‌بردند. به علت اینکه اکثراً با سیاست‌های اتخاذ شده به یکجا نشینی روی آورده بودند البته قبلاً اصلاحات ارضی جمعیت کوچ‌نشین ایلات ایران در برابر اسکان اجباری، سرکوب نظامی، گسترش مناسبات تولید سرمایه‌داری، شیوع فقر فزاینده و تبعیض‌های زبانی و قومی ناراضی بودند ولی بیشتر تحت سیطره سران ایل قرار داشتند که اصلاحات ارضی پایانی بر قدرت سران ایلات و عشایر بود (Cronin, 2007: 202) و همین سیاست به حاشیه راندن کامل این طبقه شد و تحت تأثیر سیاستهای رژیم جمعیتشان نیز نسبت به دوران تأثیر گذاری به شدت کاهش یافته بود در پهلوی دوم، در سال ۱۳۴۵ جمعیت عشایری به ۳ درصد و در سال ۱۳۵۵ به یک درصد کل جمعیت کاهش یافت (Amir Arjomand, 2009: 215) و چندان طبقه با اهمیتی در عرصه سیاسی نبودند و فعالیت چندان در رابطه با پیروزی انقلاب نداشته‌اند (فیروزان، ۱۳۶۲: ۷).

دهقانان وضعیت بسیار پایین تری نسبت به ایلات و عشایر در رابطه با حرکت‌های سیاسی در طول تاریخ داشته‌اند که می‌توان به سیطره، قدرت زمینداران بر دهقانان، کنترل جدید دولت بر روستاها،

پراکندگی عظیم روستاها در ایران، بیسوادی فقر و سایر عوامل علت آن باشد. در دهه ۱۳۴۰ دولت در صدد از بین بردن قدرت زمین داران بر آمد. قدرت اشراف، در اراضی و املاکشان بود و اصلاحات ارضی به مانند قدرت سران ایلات و عشایر نقطه پایدانی بر این قدرت بود. شاه با سیاست اصلاحات ارضی تلاش کرد تا با حذف طبقه زمیندار و اشراف در بین دهقانان برای خود مشروعیت سازی نماید. اصلاحات ارضی مهم ترین کوشش دولت برای درهم شکستن قدرت اجتماعی اشراف زمین دار بود (هالیدی، ۱۳۵۸: ۱۱۲). به قول جان فوران «دولت قدرت سیاسی خود را جایگزین قدرت زمینداران در روستاها کرد» (فوران، ۱۳۸۹: ۴۷۱). طبق قانون اصلاحات ارضی در سال ۱۳۴۲، زمین داران می توانستند تنها یکی از روستاهای خود را نگاه دارند و بقیه املاک آنها مشمول قانون تقسیم اراضی شد. اصلاحات ارضی طی سه دوره از سال ۱۳۴۱ - ۱۳۵۰ اجرا شد. با توجه به مستثنیات قانون اصلاحات ارضی، بخشی از طبقه زمین دار همچنان باقی ماند ولی دیگر صاحب قدرتی نبودند. البته نسل جدید این طبقه هم ترجیح می داد به عنوان نخبگان شهری در اداره امور کشور شرکت جسته و موقعیت خودشان را با به دست آوردن مقامات عالی در کشور حفظ کنند (گارثویت، ۱۳۷۵: ۱۳۱). این روند را از طریق سوء استفاده از آراء روستاییان انجام می دادند (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۷۸). دهقانان هر چند اکثراً ناراضی بودند چون اصلاحات ارضی نتوانسته بود زندگی اکثریت روستائینان بدون زمین و مستأجر را بهبود بخشد. با این وجود خصومت و مقاومت منفعلانه در برابر اقتدار دولتی بر بسیاری از روستاهای کشور حاکم بود. با همه اینها دو طبقه دهقانان و عشایر چندان فعالیتی در حرکت های سیاسی دهه ۵۰ نداشتند. در اوایل سال ۱۳۵۷ شاه تعدادی از دهقانان را برای حمله به تظاهرات و راهپیمایی به نفع شاه بسیج کرد اما این برنامه نیز شکست خورد. البته نباید این نکته را نادیده گرفت که دهقانانی که در روستاهای نزدیک شهرها سکونت داشتند و می توانستند به شهر بروند نقش فعال تری داشتند و به این لحاظ نقشی مانند مهاجران روستایی ساکن مناطق شهری به عهده داشتند (هوگاند، ۱۳۹۲: ۲۰۷). با همه اینها دهقانان نقش تعیین کننده ای در انقلاب نداشتند به مانند انقلاب مشروطه در حاشیه به سر می بردند. البته اتخاذ دو سیاست گفته شده تحرک طبقاتی در این دو طبقه ایجاد کرد. با اتخاذ سیاستهای دولت پهلوی تعداد مهاجرین ایلی یا روستایی به شهرها آنقدر زیاد شد که به صورت بخشی از طبقه های حاشیه شهری در آمدند و این طبقه جدید که در حاشیه شهرها و زاغه های شهری زندگی می کردند مذهبی بودند. نیاز به تحصیل را عمیقاً احساس می کردند، از دولت و طبقه های بالای جامعه که قدرت و ثروت را در انحصار گرفته بودند شدیداً ناراضی بودند. این احساسات بخصوص مابین جوانان

این طبقه‌های محروم بسیار شدید بود. این طبقه که بر آمده از روستایان و عشایر بود را می‌توان در تظاهرات توده‌ای به وضوح دید که نقش برجسته‌ای در تظاهرات خیابانی و حرکت‌های توده‌ای داشته‌اند و در ضمن نقش قابل توجهی نیز در پیروزی انقلاب داشته‌اند.

یکی دیگر از طبقات سستی بازار و تجار بودند. در رابطه با بازاریان می‌توان گفت که بازاریان در طول تاریخ ایران یکی از تأثیرگذارترین طبقات اجتماعی در تحولات سیاسی و اجتماعی معاصر بوده است. اوج تأثیرگذاری این طبقه در دوران انقلاب مشروطه بود. دولت محمد رضا شاه در رابطه با بازاریان نیز سیاست‌هایی را اتخاذ نمود که با منافع بازاریان همخوانی نداشته (معدل، ۱۳۸۲: ۱۴۷)، دولت با انحلال اصناف سستی و ایجاد اصناف جدید و تشکیل «اتاق اصناف» تحت کنترل دولت به جای شورای عالی اصناف، آخرین ضربه را به بازاریان زد. در تهران اتاق اصناف تحت نظر عوامل حکومتی و بازرگانان غیرسستی بود و در شهرستانها تحت نظارت مستقیم فرمانداران قرار داشت. دولت مداخله‌گسترده‌ای در اقتصاد و تنظیم اقتصاد آزاد را از طریق حمایت از بورژوازی بالایی صنعتی به زیان منافع تجاری آغاز کرد (بشیری، ۱۳۹۷: ۴۴).

در کل در این دوره طبقه بازار از لحاظ سیاسی سرکوب شد و از لحاظ اقتصادی خارج از مناسبات مبتنی بر حامی پروری رژیم قرار داده شد. بازار که در معرض فرایند فروپاشی و فرو دستی در برابر عمارات صنعتی جدید قرار گرفته بود به مقاومت سیاسی و اقتصادی در برابر رژیم دست زد (بشیری، ۱۳۹۷: ۱۰۵).

با این سیاستها و نارضایتی بازار، این طبقه در پیوند با روحانیت وارد عرصه مبارزات انقلابی شد و اوج حضور این طبقه در ۱۵ خرداد می‌باشد. در مورد نقش بازاریان در سرنگونی شاه می‌توان گفت بازاریان در جریان انقلاب شکوهمند انقلاب اسلامی به دلایل مختلف به انقلابیون پیوستند و با شیوه‌های مختلفی جزء باریگران اصلی بودند. در جریان انقلاب اسلامی بازار توانست با حمایت‌های متعدد از انقلابیون، اعتصابات سراسری و تعطیلی بازارها رژیم شاهنشاهی را فلج کرده و نقش برجسته‌ای در پیروزی انقلاب اسلامی ایفا کند. از آن جهت که تمام رسانه‌ها در اختیار دولت پهلوی بود مهم‌ترین کاری که می‌توانستند انجام دهند اعتراض از طریق بسته شدن بازار بود که بسته بودن بازار به معنای وجود اعتراضی است که منجر به اعتراض مردم و آگاهی آنها نسبت به اقدامات رژیم می‌شد.

در دوران بعد از رضا شاه وضع روحانیت به مراتب بهبود یافت. تعداد طلاب حوزه علمیه قم در سال ۱۳۲۶ به ۲۰۰۰ نفر بالغ شد- یعنی ظرف شش سال حدود ۷ برابر شد- و در سال ۱۳۳۵ بالغ بر

۵۰۰۰ نفر گردید- یعنی ظرف پانزده سال حدود ۱۸ برابر شد (جعفریان، ۱۳۹۶: ۲۱). در کنار افزایش حجم این طبقه و به وجود آمدن اندیشه‌های ضد شیعی (فردوست، ۱۳۸۱: ۲۰۲). باعث به وجود آمدن یک هویت مقاومت در بین مردم در مقابل این اندیشه صورت گرفت و در دهه ۵۰ شاخص اسلام‌گرایی افزایش فزاینده‌ای پیدا نمود (عبدی و همکاران، ۱۳۹۵: ۳۶). در طبقه روحانی نیز به مانند گذشته حضور پرنگ در جریان‌ات و تحولات ایران داشت هر چند در انقلاب ایران روحانیون را می‌شد به سه دسته تقسیم نمود گروه نخست، گروه روحانیون انقلابی بود که شامل امام خمینی و پیروانش می‌شد. هدف اصلی این گروه، سرنگونی سلسله پهلوی و ایجاد حکومت اسلامی بود (Amir Arjmand, 17: 1986). آنان برای این مقصود آشکارا و پنهانی مبارزه می‌کردند، به تبعید فرستاده می‌شدند، به زندان می‌افتادند، شکنجه و حتی کشته می‌شدند (جعفریان، ۱۳۹۶: ۴۰۶)، و این برای آنان مایه افتخار بود. آیات عظام و حجج اسلام ربانی شیرازی، حسینعلی منتظری، سید محمد حسینی بهشتی، سید علی خامنه‌ای، اکبر هاشمی رفسنجانی، احمد آذری قومی، صادق خلخالی، فضل‌الله محلاتی و بسیاری دیگر جزو این گروه بودند. گروه دوم، روحانیونی بودند که ترجیح می‌دادند راه آیت‌الله بروجردی را ادامه دهند و از شرکت در مبارزات سیاسی اجتناب می‌ورزیدند. نمونه بارز این گروه آیت‌الله سید احمد خوانساری ساکن تهران بود او معتقد بود باید شاه و دولت را نصیحت کرد ولی نباید با آنان درگیر شد و به مبارزه برخاست. گروه سوم از روحانیونی تشکیل شده بودند که حالت میانه را انتخاب کرده بودند. این گروه در عین مخالفت با رژیم و مظاهر فساد آن؛ حاضر به ورود به میدان مبارزه انقلابی نبودند. آیات عظام گلپایگانی، شریعتمداری، نجفی مرعشی جزو این گروه بودند. آنان حاضر به اعتراض به شاه بودند و گاهی با او مخالفت می‌کردند، ولی قصد انقلاب و براندازی نداشتند. البته آنان به یکدیگر تفاوت می‌کردند، ولی در هر صورت، جای آنان در میانه طیفی قرار می‌گرفت که یک سر آن امام خمینی و سر دیگرش آیت‌الله خوانساری قرار داشت. نکته مهم این است که هیچ‌یک از سه گروه فوق مهملی برای طرفداری از شاه نداشتند. شاه دشمن مشترک همه آنها بود که با سیاست‌های تجدد‌گرایانه و غرب‌گرایانه و با گذاشتن بهائیان در اشغال سمت‌های مهم حکومتی، با تغییر هجری به شاهنشاهی با برگزاری جشن‌ها و مراسم عیش و نوش، توسعه کاباره‌ها، میخانه‌ها شهرنوها و قمارخانه‌ها، و گرایش بیش از حد به غرب (Katouzian & Shahidi, 2008: 3). تردیدی باقی نمی‌گذاشت که دیگر اسلام‌خواه نیست. در جریان تنش بین دولت با روحانیت بیشترین مخالفت را گروه اول با دولت انجام می‌داد و شدیداً تا پای جان با رژیم مبارزه می‌کرد البته این گروه با بازاریان

روابط بسیار نزدیکی داتند و به نوعی پشتوانه اقتصادی مبارزات این گروه از علما را داشتند البته این پیوند در تاریخ ایران بسیار با سابقه بوده است

درباره نقش ائتلاف بازار و روحانیون در سقوط شاه می شود اشاره کرد که بازار و روحانیت سوابق طولانی در همبستگی با یکدیگر داشتند. از عوامل این همبستگی، ارتباط قدیمی ما بین بازاریان و علما، مجاورت و وابستگی مسجد و بازار در ساختار شهرهای اسلامی و وابستگی نهاد روحانی شیعه به حمایت های مالی بازار از مساجد و حوزه های علمیه و نیاز متقابل اقتصادی و سیاسی آنان بود. بدین معنی که بازار مبنای اقتصادی و مالی روحانیت مستقل را فراهم می ساخت و از نظر سیاسی نیز مبنای مردمی قدرت روحانیت در برابر حکومت و عمال دیوانی بود. در برابر این خدمات و فایده ها، روحانیت نیز در مواقع ضروری حامی بازاریان در برابر تعدیات عمال دیوانی بود چرا که هیچ گروهی نبود که از ستم و اخاذی عمال دیوانی در امان باشد و در این میان تنها طبقه روحانی بود که دارای قدرت مستقل از قدرت دولت بود. وجهه دیگر نزدیکی بین علما و بازاریان به مسائل اجتماعی، حقوقی و اعتقادی آنان بر می گشت چراکه معاملات تجاری، محاکم داوری، علما و بازاریان را به هم نزدیک می نمود. بازاریان و تجار در انعقاد قراردادها و معاملات خود رجوع به علما می کردند و علما تنظیم کننده این امور محسوب می گشتند.

طبقات مدرن

درباره نقش طبقه کارگر در سقوط شاه می توان گفت، علت اعتراض طبقه کارگر، رکود اقتصادی بود. سیاست شاه و دربار در قبال طبقه کارگر صنعتی طی دهه های ۴۰ و ۵۰، تلاش برای انفعال سیاسی این طبقه از طریق اعطای تسهیلات مالی و رفاهی و یا جایگزین کردن مشارکت اقتصادی به جای مشارکت سیاسی بود و همچنان که پیشتر گفتیم حکومت در اجرای این سیاست از توان اقتصادی خود که ناشی از رشد سریع اقتصادی، افزایش درآمد نفت، سلطه حکومت بر اقتصاد و درجه بالای استقلال عمل از طبقات اجتماعی بود، استفاده کرد و موفق نشان داد. کارگران پیش از انقلاب در زمان حکومت پهلوی دوم به دلیل فضای رو به رشد صنایع و کارخانه ها دارای یک رشد کمی و کیفی بودند (بشیریه، ۱۳۹۷: ۳۵). که این موضوع برای گروهها و طیف های مختلف جامعه دارای یک پیام سیاسی مهم بود و آن هم این بود که این طبقه با جریان رو به رشد خود می توانست نقش بسیار مهمی را در فضای سیاسی جامعه بازی کند این موضوع وقتی اهمیت پیدا می کرد که فضای سیاسی و به اصطلاح

اپوزیسیون جامعه بسیار متأثر از فضای چپ مارکسیسم بود. این صدای زنگ خطری برای حاکمیتی بود که از طبقه کارگر علاوه بر توقعات صنعتی و اقتصادی توقعات مشروعیت‌سازی نیز داشت. کارگران به هنگام تنگ دستی، فعال - برغم وجود سرکوب. می شدند و در زمان رفاه نسبی، محافظه کاری و انفعال را انتخاب می کردند (سجایی، ۱۳۷۷: ۱۱). تاریخ زندگی سیاسی کارگران ایران نشان می دهد که اعتصاب، اعتراض و جنبش کارگری و مشارکت کارگران در زندگی سیاسی تابعی از وضعیت اقتصادی و رفاهی آنان بوده است. تاریخ جنبش کارگری ایران نشان می دهد که بجز استثنائاتی، بقیه اعتصاب‌ها عمدتاً برای «نان شب» بوده است (سوداگر، ۱۳۷۰: ۷۵۴). لذا در این دوران نیز شعار و خواسته اصلی کارگران معترض مسایل اقتصادی و مادی بود ولی به همراه آن چند خواسته سیاسی نیز مطرح می شد. از سوی دیگر اگر از زاویه حکومت و سرکوب نیز به قضیه جنبش کارگری در ایران توجه کنیم به این نتیجه خواهیم رسید که حکومت با سرکوب شدید هم نمی توانست مانع اعتراضات کارگری و در نتیجه مشارکت آنان در زندگی سیاسی شود زیرا سرکوب تنها شاخ و برگ را هدف قرار می داد در صورتیکه ریشه و تنه درخت که همان نابسامانی و نارسایی اقتصادی و مالی کارگران بود، پابرجا می ماند. بنابراین سیر تاریخ جنبش کارگری و فعال یا منفعل بودن طبقه کارگری صنعتی در ایران نشان می دهد که حکومت‌ها از دو ابزار و شیوه برای خاموش کردن اعتراض کارگران و به انفعال کشاندن آنها استفاده می کردند، اول اجبار ابزاری و سرکوب و نهادهای لازم برای آن که شامل پلیس، ارتش، نهادهای تأدیبی و نظام حقوقی و کلیه قوانین برای جلوگیری از آشوب و قوانین مربوط به حوزه عمومی است. دومین شیوه وادار کردن کارگران به پرهیز از مشارکت در زندگی سیاسی؛ اجبار ساختاری یا تأمین منافع مادی و اقتصادی و نهادها و ابزار لازم این کار، اعم از نظام مالی و تأمین اجتماعی و غیره بوده است که رفاه بخشی را برای کارگران مد نظر بوده است. افزایش دستمزد کارگران و تأمین مسکن نیز سازوکاری بود که دولت بواسطه آن در صدد کسب مشروعیت سیاسی و تبدیل کارگران از طبقه ای منتقد و مخالف به طبقه ای منفعل و حامی بود. از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ سیاست رسمی ولی اعلام نشده دولت این بود که اگر کارگران ساکت و از سیاست کنار بمانند آنگاه دولت تأمین شغل، مسکن، امکانات رفاهی و دستمزد بالای آنها را به عهده می گیرد و تضمین می کند و به کارفرمایان فشار وارد می کند که امتیازاتی به کارگران بدهند و چون این شیوه توسط دولت اجرا شده و کارگران نیز مطیع و پیرو سیاست ضدسیاسی دولت بودند، از مزایای مالی دولت و کارفرمایان بهره بردند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۲۵۱). مسکن دوران کار و بازنشستگی برای آنها ساخته شد، از مزایای تأمین اجتماعی استفاده کردند و بطور کلی در

قبال دست کشیدن از فعالیت سیاسی و اعتصاب، مزایای اقتصادی و صنفی زیادی بدست آوردند. به عبارت دیگر دولت با اعطای امتیازات گوناگون مالی، اولاً از بروز اعتصاب کارگری که بدون شک در صورت ادامه یافتن خصلت سیاسی پیدا می‌کند، جلوگیری کرد.

به همین دلیل دولت در برخورد با طبقه کارگر رو به رشد در جامعه یک برخورد دو سویه اتخاذ کرد و آنهم به این ترتیب بود که از یک سو به این طبقه امتیازات قابل توجهی اعطا می‌کرد و از سوی دیگر مانع شکل‌گیری کوچک‌ترین حرکت سیاسی مستقل از سوی کارگران می‌شد در واقع دولت هم از طریق اعطای امتیازات و هم از طریق سرکوب یک گزاره مهم را دنبال می‌کرد و آن هم این بود که طبقه کارگر در ایران نباید به هیچ وجه یک طبقه نیازمند به مشارکت در سیاست باشد و کارگر اساساً باید قشری گوش به فرمان و مطیع احکام حکومتی باشد. در واقع با بررسی نتایج اقدامات دولت یک نتیجه بسیار مهم به دست می‌آید و آن هم این است مجموعه اقدامات دولت به یک موفقیت نسبی در پیگیری اهداف خود نسبت به طبقه کارگر در ایران رسیده بود. به عبارت دیگر دولت توانسته بود که با اقدامات خود از طبقه کارگر یک طبقه منفعل ایجاد کند که در طول تاریخ جنبش‌های کارگری در ایران یکی از کم‌اعتصاب‌ترین دوره‌ها را رقم بزند (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۱۹۶). به این سیاست دولت در اصطلاح سیاست هویج و چماق نام برده می‌شود. این موضوع در مبارزات کارگران در جریان انقلاب اسلامی هم سایه افکننده بود و اعتصابات و مبارزات آنها را تحت تاثیر قرار داده بود. در واقع مجموع سیاست‌های دولت در ماهیت طبقه کارگر تأثیراتی به جا گذاشته بود که به شدت در ماهیت مبارزات آنها تأثیر مستقیم به جا گذاشته بود. مهمترین تأثیری که می‌توان عنوان قطع رابطه طبقه کارگر با سنت مبارزاتی خود در ایران بود. به عبارت دیگر طبقه کارگر در ایران سال ۵۷ فاقد یک پیشینه و سنت مبارزاتی بود و همین موضوع باعث شده بود که خیلی از کارگران از بسیج منابع خود برای ابراز مخالفت سیاسی ناتوان باشند. البته این به اصطلاح نسیان طبقاتی صرفاً تحت تاثیر مستقیم اقدامات دولت نبود بلکه غیر مستقیم بود بلکه مهاجرت بی رویه روستایان به شهر در پی اصلاحات ارضی ایجاد به یک طبقه کارگر ایرانی با پیشینه روستایی کرد که تعداد زیادی داشتند و مهمترین ویژگی این مهاجران این بود که دارای یک خود آگاهی طبقاتی کارگری نبودند البته در کنار این عامل نمی‌توان به سرکوب شدید گروه‌های چپ که سعی در ایجاد خودآگاهی و مبارزه طبقاتی و سازماندهی طبقه کارگر می‌کردند بی‌اعتنا بود. مجموع این عوامل باعث شد که در اوان مبارزات انقلاب اسلامی ما شاهد یک طبقه کارگر فاقد آگاهی و پیشینه طبقاتی باشیم. برای همین بود که در نهایت در سالهای آخر عمر رژیم بود

که کارگران نیز به صف انقلابیون پیوستند. کارگران از طریق اعتصابات خود ضربات مهلکی به رژیم وارد کردند. این موضوع درباره کارگران شرکت نفت عینیت بیشتری داشت. کارگران شرکت نفت با بستن شیرهای نفت، رگ حیات اقتصادی رژیم را قطع کرد و زمینه لازم را برای فروپاشی رژیم آماده کرد (سوداگر، ۱۳۷۰: ۶۹۷).

در مورد نقش طبقه سرمایه دار در تحولات و رابطه آن با دولت باید اظهار نمود که سیاست‌های پهلوی دولت بر این گروه نیز تأثیر عمده‌ای گذاشت و شاید بهتر است بگوییم که این طبقه بیشتر بر اساس سیاستهای سرمایه داران رژیم شاه به وجود آمد (سوداگر، ۱۳۷۰: ۹۰). و لذا پهلوی دوم با این طبقه ارتباط بسیار نزدیکی داشت. این طبقه بر اساس تحولات و سیاست‌های شکل گرفته در عرصه‌های عشایری و دهقانی به وجود آمد و بیشتر اعضای آن بیشتر همان خوانین و زمینداران و اشراف بوده‌اند که با سیاستهای رژیم شاه دچار تغییر طبقاتی شده بودند و درون این طبقه جای گرفته بودند (بشیریه، ۱۳۹۷: ۳۳). این طبقه با توجه به صنعتی شدن کشور و ورود صنایع جدید روز به روز قدرت بیشتری کسب می‌نمود و برجسته‌تر نمود پیدا می‌کرد. در اوایل دهه ۱۳۵۰ دولت از رشد فزاینده طبقه جدید نگران شد. در سال ۱۳۵۱ شاه به منظور جلوگیری از رشد بی‌رویه طبقه سرمایه دار، دستور تشکیل شورای عالی اجتماعی را صادر کرد، سهام صنایع خصوصی بزرگ را به کارگران فروخت، دستمزدها را افزایش داد و حتی برخی از سرمایه داران بزرگ را به حبس انداخت. به این ترتیب تا حدودی جلوی فعالیت‌های اقتصادی این طبقه گرفته شد و این طبقه نیز از پهلوی دوم دلزده شد هر چند در انقلاب ایران نقشی بازی ننمود ولی با همه اینها این طبقه در سال‌های پیش از انقلاب ۱۳۵۷، این طبقه که به بورژوازی صنعتی معروف گشته بود به نیروی بانفوذی در سیاست ایران تبدیل شده بود و به همین اندازه از قدرت بازار که می‌شود آن را بورژوازی تجاری نام نهاد که با این طبقه دچار تضاد منافع شده بود سخت تحت فشار دولت قرار گرفته و نفوذش را از دست داده و برای همین طبقه بازار یا همان بورژوازی تجاری طبعاً با نوسازی مخالف بود و برای همین یکی از مخالفان رژیم شاه و از مبارزان سرسخت نظام پهلوی بود که با ائتلاف روحانیت نقش بارزی را در سقوط رژیم شاه بازی کرد.

در این میان، باید به طبقه متوسط جدید نیز اشاره نمود که در طول تاریخ ایران خصوصاً از زمانی که در این کشور پا به عرصه وجود گذاشت و با اصلاحات انجام گرفته در گذشته و همچنین سیاستهای رژیم شاه روز بروز برجسته‌تر شده و حجیم‌تر شده بود پرداخت. طبقه‌ی متوسط جدید، به همراه ویژگی‌هایش و حساسیت‌اش نسبت به مسائل پیرامونی از اهمیت بسزایی برخوردار است. بررسی این

طبقه در جامعه ای مانند ایران، نشان می دهد که طبقه ی متوسط جدید، بر سر خواسته هایی مشخص و مشترک تأکید فراوانی دارد. یکی از این خواستها، مبارزه با استبداد شاهنشاهی است؛ که به صورت خواست دموکراسی نمود عینی یافته است.

طبقه متوسط از گروههای بسیاری تشکیل می شد از جمله دانشگاهیان و فرهنگیان و روشنفکران از گروه های عمده این طبقه بودند که پس از کودتای ۲۸ مرداد اعتراضات مختلف علیه رژیم پهلوی را هدایت و رهبری می کردند. طبقه متوسط علاوه بر مطالبات سیاسی همواره از آنکه در پست های کلان مدیریتی، جایگاهی در خور نیافته بود از مخالفان بالقوه رژیم، سازگاری هایی داشت؛ اما در چشم اندازی وسیع، به دلیل مطالبات آزادی خواهانه اش و عدم گردش نخبگان در ساختار مدیریتی رژیم، خصومتی آشتی ناپذیر میان آنها و رژیم وجود داشت.

افراد این طبقه تحصیل کرده بودند و خیلی از افراد آن حتی در خارج از ایران به سر برده بودند و با فرهنگ غربی آشنایی کامل داشتند، خصوصاً روشنفکران؛ این طبقه در مفهوم گسترده کلمه، پا به پای فرایند های شهر نشینی، صنعتی شدن و توسعه دولتی و بسط آموزش و پرورش و سیاستهای دولت زیاد شدند که هر کدام از افراد این طبقه به گروه خاصی با عقاید متفاوتی پیوستند از حزب توده، مجاهدین خلق، جبهه ملی، نهضت آزادی گرفته تا روشنفکران دینی که هر کدام دارای اندیشه های بسیار متفاوت و گاهاً متضادی بودند. طبقه ی متوسط جدید در دوره هایی با استفاده از ساز و کارهایی که در قانون مشخص گردیده، سعی نموده است خواست خود را عملی نماید و در مواقعی هم با اعتراض و یا بی تفاوتی خودخواسته، نشان دهد؛ که به وضعیت موجود معترض است. گسترش طبقه متوسط جدید، سطح مطالبات، از تأمین کالاهای اساسی و گذران زندگی به سطوح بالاتری حرکت نموده و اینک مطالبات این قشر از جامعه، نشان از لزوم تغییر در نحوه ی اداره و مشروعیت بخشیدن به نظام سیاسی دارد. این که باید با اجرای اصلاحاتی جدی، تنش حاکم بر جامعه را کاست و بر ظرفیت های موجود برای دموکراتیک نمودن فضای سیاسی بهره برد.

یافته ها نشان می دهد که روشنفکران از جنبه سلبی در وقوع انقلاب اسلامی نقش پررنگی داشتند. و همین نگرش سلبی بدون داشتن نگرش ایجابی به نفع طبقه روحانی انجامید و در غیاب اندیشه ی ایجابی روشنفکران، امام خمینی بحث ولایت فقیه را مطرح نمود و بیان داشت که سلطنت مشروعیت ندارد و حکومت باید حکومت فقهایی شایسته و عادل اسلامی باشد. البته در کنار این دیدگاه ایجابی باید به مواضع ضد امپریالیستی ایشان نیز اشاره نمود که به جذب روشنفکران انجامید و از طرف

دیگر تقوی شخصی، سبک زندگی ساده و فراست سیاسی اش در زمینه طرح مسائل، به وی کمک نمود تا در شروع روند انقلاب به عنوان رهبر عمده جبهه مخالفان شاه شناخته شود. و همین مسئله به؛ نقش برجسته روحانیون به ویژه امام خمینی (ره) در انقلاب اسلامی منجر گردید. شبکه روحانیت و باورهای نمادین مقاومت در برابر ستمگران داخلی و سلطه گران خارجی، از هر دو به عنوان سرچشمه های بسیج مردم و راه اندازی انقلاب می شود یاد نمود. هرگز فرد فاسد و سلطه طلب را در رأس حکومت نمی پذیرد همواره علیه رژیم حاکم قیام می کردند. در بین ائتلافی که در مخالفان شاه شکل گرفته بود (Katouzian & Shahidi, 2008: 3)، این روحانیت بود که برنده نهایی و حکمران بعدی ایران گردید.

نتیجه گیری

نتایج حاصل از مطالعات انجام شده در رابطه با دولت و طبقات در دوره پهلوی دوم نشان می دهد؛ اساساً بررسی ساختار طبقاتی در کشورهای در حال توسعه بدون در نظر گرفتن عامل دولت امکان پذیر نمی باشد، چرا که به دلیل ضعف تاریخی بورژوازی و طبقات مسلط، نسبت به همتایان اروپایی خود، وظیفه انکشاف و گسترش مناسبات سرمایه داری به تعبیر دانشمندان جامعه شناسی سیاسی به دولت های این کشورها واگذار می شود. دولت در این کشورها نقش بسیار مهمی در مالکیت وسائل تولید، توزیع ثروت مازاد جامعه بر اساس نزدیکی یا دوری به قدرت حاکمه، الگوی اشتغال نیروی کار، جهت گیری رشد سرمایه در داخل و خارج مرزهای ملی و نیز پیشبرد طرح های توسعه ای ایفاء می کند. اساساً در این جوامع دولت پدیده ای است که در طول تاریخ تکامل خویش، در بستر جدال ها و مبارزات طبقاتی، سیاسی، اجتماعی، ساختارهای گوناگونی به خود گرفته است و در هر برهه، دینامیسم تحولات هر جامعه را بایستی تا حدودی در کارکرد سیستم حکمرانی آن جامعه جستجو کرد.

کتابنامه

- ادیبی، حسین (۱۳۵۸). طبقه متوسط جدید در ایران، تهران: انتشارات جامعه.
- افضلی، رسول (۱۳۷۹). دولت مدرن در ایران، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷). ایران بین دو انقلاب، ترجمه یحیی گل محمدی، تهران: نشر نی.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۴). مردم در سیاست ایران، پنج پژوهش موردی ترجمه بهرنگ رجبی، تهران: نشر چشمه.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۴). جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۴). موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: انتشارات گام نو.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۷). زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران، ترجمه علی اردستانی، تهران: انتشارات نگاه معاصر.
- جعفریان، رسول (۱۳۹۶). جریانها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران (از روی کارآمدن محمد رضا شاه تا پیروزی انقلاب اسلامی)، تهران: نشر علم.
- سحابی، عزت‌اله (۱۳۷۷). میزگرد آزادی سیاسی در تاریخ ایران، تهران: روزنامه جامعه.
- سوداگر، محمد رضا (۱۳۷۰). رشد روابط سرمایه داری و مرحله گسترش ۱۳۵۷-۱۳۴۲، تهران: نشر شعله اندیشه.
- عبدی، عباس؛ گودرزی، محسن؛ تهرانیان، مجید و اسدی، علی (۱۳۹۵). صدایی که شنیده نشد: نگرش‌های اجتماعی-فرهنگی و توسعه‌ی نامتوازن در ایران، تهران: نشر نی.
- فردوست، حسین (۱۳۸۱). ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ویراسته عبدالله شهبازی، جلد اول، تهران: نشر اطلاعات.
- فوران، جان (۱۳۸۹). مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- کاتوزیان، محمد علی (۱۳۷۲). استبداد دموکراسی و نهضت ملی، تهران: نشر مرکز.
- گارثویت، جن راف (۱۳۷۵). بختیاری در آئینه تاریخ، ترجمه مه‌راب امیری، تهران: انتشارات آزران.
- گازیوروسکی، مارک (۱۳۷۱). سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه جمشید زنگنه، تهران: نشر رسا.
- معدل، منصور (۱۳۸۲). طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب ایران، ترجمه محمد سالار کسرائی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- مومنی، باقر (۱۳۵۹). مسئله ارضی و جنگ طبقاتی در ایران، تهران: انتشارات پیوند.

ولی، عباس (۱۳۸۰). ایران پیش از سرمایه داذی، ترجمه حسن شمس آوری، تهران: نشر مرکز.
هالیدی، فرد (۱۳۵۸). دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران، ترجمه فضل اله نیک آیین، تهران: انتشارات امیرکبیر.
هوگلاند، اریک جیمز (۱۳۹۲). زمین و انقلاب در ایران، ترجمه فیروزه مهاجر، تهران: پردیس دانش.

- Amir Arjmand, S. (1986). *Iran Revolution in Comparative Perspective*, World Politics.
- Katouzian, H., Shahidi, H. (2008). *Iran in the 21 st Century, Politics, Economics and Conflict*, Rutledge.
- Abrahamian, E. (2012). *A History of Modern Iran*, Cambridge University Press.
- Keshavarzian, A. (2007). *Bazaar and State in Iran, the politics of Tehran place*, Cambridge University Press.
- Cronin, S. (2007). *Tribal politics in Iran Rural conflict and the new state, 1921-1941*, Routledge.
- Amir Arjomand, S. (2009). *After Khomeini Iran Under his Successors*. Oxford University Press.
- Gheissari, A., Vali, N. (2006). *Democracy in Iran*, Oxford University Press.
- Moaddel, M. (1998). *A sociological Analyze of the Iranian Revelation* (PhD) Dissertation, Department of Sociology University of wisceosim, Madison.